

نقد مقاله:

صورت‌گرایی و تاریخ جهانگشای جوینی

مصطفی جلیلی تقویان

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد

نزدیک به دو دهه از رواج جدی نظریه ادبی در ایران می‌گذرد. برخی مفاهیم مطرح در نظریه ادبی - و به‌طور کلی‌تر مفاهیم مدرن - جدید هستند و سابقه چندانی در سنت ادبی ندارند. اگر پیشینه‌ای هم داشته باشند، این‌سان که در روزگار ما بسط یافته و پیچیده شده‌اند، هرگز گسترده و پیچیده نبوده‌اند. پذیرش این اصل، پیش‌شرط فهم نظریه ادبی است و در صورت نپذیرفتن این پیش‌شرط، مسائل و مشکلاتی به وجود خواهد آمد. این نوشته با نقد یکی از مقالاتی که تلاش می‌کند نظریه ادبی را در تحلیل یکی از متون ادبیات فارسی به‌کار گیرد، نشان خواهد داد که بی‌توجهی به این پیش‌شرط چه مشکلاتی را پیش می‌آورد و حاصل این بی‌توجهی چیزی نیست جز بدفهمی نظریه‌های ادبی. در نوشته پیش‌رو، دو ایراد اساسی به مقاله مورد نظر^۱ وارد شده است: ایراد نخست مربوط به ناآگاهی نویسنده از آثار و قلمرو کار صورت‌گرایان روس است و ایراد دوم - که ناشی از نپذیرفتن پیش‌شرط یادشده است - به ساده‌انگاری نویسنده در کاربرد نظریه صورت‌گرایی بازمی‌گردد.

۱. نویسنده مقاله «ادبیت جهانگشای جوینی» برآن بوده است تا از دیدگاه صورت‌گرایی کتاب *تاریخ جهانگشای جوینی* را مورد خوانش قرار دهد. او در بخشی از مقاله به نقل از تری ایگلتون می‌نویسد: «اگر بخواهیم از دیدگاه فرمالیست‌ها با ادبیات

برخورد کنیم، در واقع باید تمامی ادبیات را به شعر محدود نماییم.» (عباسی، ۱۳۸۵: ۱۳۳). پس از اتمام نقل قول از ایگلتون، خود می‌افزاید:

اکثر تحقیقات ماندنی و درخشانی که توسط فرمالیست‌ها انجام گرفته، در قلمرو مطالعات ادبیات شعری بوده است. فرمالیست‌ها در بررسی و نقد آثار منثور و داستانی نیز همان معیارهایی را به خدمت می‌گیرند که در حوزه شعر به کار گرفته‌اند؛ اما در این حوزه چندان توفیقی نیافته‌اند (همان‌جا).

با اندک جست‌وجویی در آثار صورت‌گرایان درمی‌یابیم که منتقدان این مکتب نقدهای برجسته‌ای از متون منثور بیان کرده‌اند. ویکتور اشکلوفسکی^۲ در مقاله معروفش می‌نویسد: «یکی از مؤلفه‌های سبکی تولستوی استفاده از تکنیک آشنایی‌زدایی (defamiliarization) است.» (2000: 18). بوریس توماشفسکی^۳ نیز دو نوع روایت را از هم جدا می‌کند: «بنابراین دو نوع اساسی روایت وجود: روایتی که دانای کل بازگو می‌کند و روایتی را که راوی با اطلاعات محدود.» (2000: 25). ناگفته پیداست که این دو اصطلاح بیش از همه در تحلیل داستان به کار می‌رود. از دیگر کسانی که می‌توان در این زمینه یاد کرد، میخائیل باختین است؛ اگرچه شاید نتوان او را به تمامی صورت‌گرا نامید. باختین در یکی از آثار خود از نظرگاه صورت‌گرایی سود می‌برد. عنوان فصل دوم کتاب او چنین است: «زبان بازار در کار رابله» (Bakhtin, 1984: 145).

البته، شاید روش‌های نقد صورت‌گرایانه در تحلیل شعر کارآمدتر باشد؛ اما چنین نیست که صورت‌گرایان در تحلیل‌هایشان از متون منثور توفیقی به‌دست نیاورده باشند. اینکه فرمالیست‌ها در تحلیل متون منظوم و منثور از شگردهای یکسانی بهره می‌برند یک بحث است؛ اما اینکه آیا آن‌ها در تحلیل‌هایشان از متون منثور کامکار بوده‌اند یا نه بحثی دیگر. علاوه بر این، باید یادآور شد که شگردهای صورت‌گرایان یکسره به قلمرو شعر اختصاص ندارد. برای مثال، می‌توان از همین شگرد آشنایی‌زدایی نام برد که داستایفسکی در داستان‌های تولستوی نشان داده است.

۲. نویسنده مقاله درباره اصطلاح «فرم» نکاتی را به‌درستی مطرح کرده؛ از جمله اینکه از نظر صورت‌گرایان، محتوا انگیزه‌ای برای اجرای فرم است؛ اما تطبیق فرم با مفهوم لفظ در این مقاله پرسش‌برانگیز است! نویسنده می‌نویسد: «در میان انواع نثر

فارسی که براساس صورت طبقه‌بندی شده، نثر فنی هم از لحاظ فرم و صورت- یا به بیان قدما از حیث لفظ- و هم از حیث اغراض و معانی به شعر بسیار نزدیک است.» (عباسی، ۱۳۸۵: ۱۳۴). در این سخن، او اصطلاح جدید «فرم» را با اصطلاح قدمایی «لفظ» برابر گرفته است. آیا می‌توان گفت مفهوم فرم در نظر صورت‌گرایان مطابق مفهوم لفظ در نظر بلاغیان مسلمان است؟ برای پاسخ به این پرسش باید معنای لفظ در نظر قدمای بلاغی روشن شود. نخست لازم است یادآوری کنیم که بلاغیان مسلمان به تقابل لفظ و معنا قائل بودند؛ به عبارت دیگر لفظ و معنا را دو وجود مستقل از یکدیگر می‌دانستند. با توجه به این برداشت از مفهوم لفظ، آیا می‌توان آن را همچند مفهوم فرم در نظریه فرمالیست‌ها دانست؟ فرمالیست‌ها به استقلال صورت و محتوا اعتقادی نداشتند. همان‌طور که آیخن‌باوم^۴ می‌گوید نزد صورت‌گرایان «[...] فرم به‌منزله محتوا فهمیده می‌شد.» (2000: 11).

اعتقاد به جدایی لفظ و معنا یکی از مبانی نقد ادبی در میان بلاغیان بوده است. ابوحاتم کاتب معتقد است: «حدود الشعر اربعة؛ و هی اللفظ و المعنی و الوزن و التقفیه و یجب ان یکون الفاظه عذبة مصطحبة و معانیها لطیفه و استعاراته واقعه و تشبیهاته سلیمه [...]» (۱۹۶۵: ۲۵). بنابراین، در میان منتقدان اسلامی تفاوت نهادن میان لفظ و معنا کاملاً جاافتاده بوده و این مسئله خلاف نظر صورت‌گرایان است. البته، نظریه نظم در میان بلاغیان مسلمان با مفهوم فرم در دیدگاه فرمالیست‌ها قرابت بیشتری دارد. احسان عباس درباره علت طرح این نظریه از سوی جرجانی می‌نویسد: «اکثر ناقدان قرن پنجم مایل بودند لفظ و معنا را با یکدیگر وفق دهند. در نهایت با جرجانی است که نزاع میان لفظ‌گرایی و معناگرایی پایان می‌یابد؛ زیرا با ائتلاف آن دو، نظریه نظم خود را شکل می‌دهد.» (۱۹۸۶: ۳۷۰-۳۷۱). به این ترتیب، در کنار لفظ و معنا مفهوم سومی مطرح می‌شود که می‌تواند معیاری برای تشخیص زیبایی اثر باشد. اکنون آیا نظریه نظم از این لحاظ با نظریه صورت‌گرایان یکسان است؟ عبدالفتاح لاشین (۱۹۷۸) بر این باور است که از دیدگاه جرجانی، هر لفظی دو دلالت مختلف دارد: اول در حالت مفرد که بر وضع لغوی دلالت دارد، مانند لفظ «بقر» به معنای «گاو»؛ دوم زمانی که به صورت جمع و تألیف می‌آید. در این حالت، نظم جمله دلالت لفظ را مشخص می‌کند. جرجانی

می‌نویسد: «معنی آن لفظ در جمله فقط از طریق پیوند آن با کلمه دیگر و مبتنی بر واژه دیگر حاصل می‌شود». این سخن جرجانی پیامدهای بسیار مهمی دارد؛ پیامدهایی که شاید از مرزهای ذهن جرجانی فراتر رود. این نقل قول به ما می‌گوید وجود معنا وابسته به نظم است؛ به عبارت دیگر نظم و معنا یک چیز است. از نظر وجودی، نظریه نظم به وحدت میان لفظ و معنا دست می‌یابد و از این نظر، با نگرش صورت‌گرایی درباره فرم و محتوا- که پیشتر نقل شد- قابل مقایسه است.

البته، دو نکته همچنان باقی است که محقق را بر آن می‌دارد تا درباره چنین نگرش نویی به معنا نزد جرجانی تأمل کند. اول اینکه جرجانی هنوز به معنای حاصل از وضع لغوی پایبند است که از این لحاظ، او همچنان دوگانه‌گرا^۵ باقی می‌ماند. دوم اینکه این پرسش را می‌توان مطرح کرد که آیا جرجانی به‌راستی توانسته است خود را از دیدگاه افلاطونی به معنای رهایی بخشد. وحدت میان لفظ و معنا که در نظریه جرجانی مطرح شده است، هم با نگرش افلاطونی ناسازگار است و هم با نگرش- یا بهتر است بگوییم گفتمان- دینی که بر وجود و تفاوت جسم و روح استوار است. به‌راستی آیا جرجانی توانسته است از این گفتمان سرپیچی کند؟ اگر به جدایی نظریه و نظریه‌پرداز از یکدیگر قائل باشیم، باید بگوییم حتی اگر جرجانی هم از بند این گفتمان روح و جسم و لفظ و معنا آزاد نشده باشد و احتمالاً مانند جاحظ معانی را «مطروحه فی الطریق» بداند، پیامدهای نظریه نظم از این نگرش آزاد شده و به وحدت میان لفظ و معنا از نظر وجودی دست یافته است. نویسنده مقاله «ادبیت تاریخ جهانگشا» باید در مطابقت اصطلاح لفظ و فرم بیشتر احتیاط می‌کرد و دست‌کم از وجود اصطلاحی مانند نظم که از لحاظ وحدت لفظ و معنا، به اصطلاح «فرم» نزد صورت‌گرایان بسیار نزدیک است یاد می‌کرد.

تفاوت دیگری میان تلقی قدما از لفظ و برداشت صورت‌گرایان از فرم وجود دارد. هنگامی که از فرم اثری سخن به میان می‌آید، تنها نمی‌توان به عناصر جزئی اثر مانند صناعات به‌کاررفته در آن بسنده کرد. البته، نشان دادن استعاره و تضاد و دیگر صنایع در شعر بخشی از وظیفه منتقد صورت‌گراست؛ اما فرم معنای دیگری نیز دارد و آن، نگرستن به کلیت متن و دریافت ارتباط میان صنایع و تمهیدات به‌کاررفته در متن

است. به عبارت دیگر، منتقد صورت‌گرا باید بتواند «رابطه‌ای اندام‌وار میان این ویژگی‌ها- شگردها و جزئیات دیگری مانند قالب اثر و...- و نحوه پرداخته شدن مضمون شعر در آن قالب (ساختار)» (پابنده، ۱۳۸۲: ۲۰۵) برقرار کند. در میان منتقدان مسلمان تأمل در کلیت اثر کمتر دیده می‌شود. آن‌ها در تحلیل شعر بیشتر بر مصرع‌ها و بیت‌ها تکیه می‌کنند و کمتر تحلیل را به سطح کل اثر گسترش می‌دهند. ابن‌اثیر (۵۵۵-۶۳۰ق) پاره‌ای از نظریات ابواسحاق الصابی (وفات ۳۸۰ق) را مطرح و نقد کرده است. یکی از نظریات صابی که با بحث حاضر ارتباط دارد، از این قرار است:

و لائل ان یسأل فیقول: من آیه جهة صار الأحسن فی معنی الشعر الغموض و فی معانی الترسل الوضوح؛ فالجواب: أن الشعر بنی علی حدود مقررة و اوزان مقدره و فصلت ابیاته؛ فکان کل بیت منها قائمه بذاته و غیر محتاج الی غیره الا ما جاء علی وجه التضمین، و هو عیب فلما کان النفس لا یتمد فی البیت الواحد بأکثر من مقدار عروضه و ضربه و کلاهما قلیل؛ احتیج الی ان یكون الفصل فی المعنی، فاعتمد ان یلطف و یدق و الترسل مبنی علی مخالفه هذه الطریق؛ اذ کان کلاما واحدا لا یتجزأ و لا یتفصل الا فصولا طوالا [...] (ابن‌اثیر [۵۵۵-۶۳۰ق]، ۱۹۹۵: ۳۹۳).

مشاهده می‌کنیم که صابی هر بیت شعر را قائم بذات و بی‌نیاز از ابیات دیگر در نظر می‌گیرد. به این ترتیب نزد او، شعر شامل اجزائی به نام بیت می‌شود که نمی‌تواند به‌عنوان یک کلیت در نظر گرفته شود. ابن‌اثیر که تمام نظریات صابی را نقد و رد می‌کند، این یک مورد را تأیید می‌کند یا دست‌کم با آن مخالفتی ندارد. ممکن است اعتراض شود که نظریه نظم نیز به تألیف و کلیت اثر ادبی نظر دارد؛ از این رو نمی‌توان گفت منتقدان اسلامی فقط متوجه جزئیات اثر ادبی بوده‌اند. این اعتراض تا حدودی وارد است؛ اما باید به دو نکته اساسی توجه کرد: ۱. نظریه نظم تا پیش از عبدالقاهر جرجانی یعنی قرن پنجم جهتی متفاوت داشته است. ۲. درست است که جاحظ زیبایی را در نظم کلام می‌بیند و نه در معانی و جرجانی هم در نظریه نظم تعیین حسن سخن را به شیوه نظم و تألیف آن سخن وابسته می‌داند، باید یادآور شد که این نگرش‌ها- دست‌کم در نقدهایی که از ناقدان مسلمان برجای مانده است- معمولاً از حد تحلیل جمله و بیت واحد یا چند جمله و چند بیت فراتر نمی‌رود.

آنچه در این نوشتار بیان شد، پژوهشگر امروز را وامی دارد تا در انطباق نظریات سنتی و مدرن جانب احتیاط را نگاه دارد و شتابزده حکم نکند که میان چنین نگرش‌هایی این‌همانی یا این‌نه‌آنی مطلق وجود دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. حبیب‌الله عباسی، «ادبیت جهانگشای جوینی»، *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تربیت معلم تهران*، ش ۷۷ (بهار ۱۳۸۵)، صص ۱۳۱-۱۴۶.

2. V. Shklovsky
3. B. Tomashevsky
4. B. Eichenbaum
5. dualist

منابع

- ابن‌اثیر موصلی (۵۵۵-۶۳۰ق) (۱۹۹۵). *المثل السائر*. تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید. الجزء الثاني. صیدا- بیروت: المكتبة العصرية.
- ابوحاتم کاتب، ابی علی محمد (۱۹۶۵). *الرسالة الموضحة*. تحقیق محمدیوسف نجم. بیروت: دار صادر.
- پاینده، حسین (۱۳۸۲). *گفتمان نقد*. تهران: نشر روزنگار.
- جوینی، علا‌الدین عظاملک محمد (۱۳۸۵). *تاریخ جهانگشای جوینی*. مصحح محمد قزوینی. تهران: فردوس.
- عباس، احسان (۱۹۸۶). *تاریخ النقد الادبی عند العرب*. بیروت: دارالتقافة.
- عباسی، حبیب‌الله (۱۳۸۵). «ادبیت جهانگشای جوینی». *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تربیت معلم تهران*. ش ۷۷. صص ۱۳۱-۱۴۶.
- لاشین، عبدالفتاح (۱۹۷۸). *بلاغه القرآن فی آثار القاضی عبدالجبار معتزلی و اثره فی الدراسات البلاغیة*. بیروت: دارالفکر العربی.
- Eichenbaum, Boris (2000). "Introduction to the Formal Method" in *Literary Theory: An Anthology*. Julie Rivkin & Michael Ryan (Eds.). Black Well Publishers.
- Shklovsky, Victor (2000). "Art as Technique" in *Literary Theory: An Anthology*. Julie Rivkin & Michael Ryan (Eds.). Black Well Publishers.
- Tomashevsky, Boris (2000). "Thematics" in *Literary Theory: An Anthology*. Julie Rivkin & Michael Ryan (Eds.). Black Well Publishers.
- Bakhtin, Mikhail (1984). *Rabelais and His World*. Helene Iswolsky (Tr.).